

ما و بحران سوریه: جهانی تیره در چشم انداز

پرویز صداقت



حضور نظامیان دولت پوتین در کشور سوریه، تشدید حمایت متحدان منطقه‌ای بشار اسد از دولت وی، و در طرف مقابل، تشدید حمایت متحدان منطقه‌ای از اپوزیسیون مسلح سوریه، عملیات تروریستی گسترده‌ی داعش در بیروت، مصر و پاریس، و بازی مخاطره‌آمیز ترکیه در روزهای اخیر، کلاف سردرگم بحران سوریه را از هر زمان دیگری بغرنج‌تر و ابهام‌آمیزتر ساخته است. در این یادداشت بر آن‌ایم که با شناخت بحران وسیع‌تر در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ژئوپلیتیک (در گستره‌ی جهانی و منطقه‌ای) گامی برای شناخت دقیق‌تر بحران سوریه و نیز شناخت بازیگران ملی، منطقه‌ای و جهانی آن برداریم. بر این گمان‌ایم بدون شناخت این بحران جهانی عام‌تر، درک دقیق دلایل تعمیق بحران سوریه و چشم‌اندازهای مبهم موجود برای آن هرچه دشوارتر می‌شود. (1)

جهان بحران‌زده‌ی ما

این تنها خاورمیانه نیست که عرصه‌ی جولان جریان‌های راست افراطی شده است، امروز کم‌وبیش در سرتاسر جهان جریان‌های نومحافظه‌کار و راست‌گرایان افراطی در حال پیشروی‌اند. به‌رغم اندک خبرهای امیدوارکننده مانند پیروزی جرمی کوربین در انتخابات داخلی حزب کارگر بریتانیا، یا شکست حزب محافظه‌کار در انتخابات کانادا، کم‌وبیش در سرتاسر جغرافیای سیاست شاهد قدرت‌گیری روزافزون جریان‌های راست افراطی و حتی شبه‌فاشیستی هستیم. (2)

در شرق آسیا، در کنار دولت اقتدارگرای چین که بیش از 30 سال است توسعه‌ی مهیب سرمایه‌داری نولیبرالی را در این کشور در دستورکار قرار داده، در هند، یعنی دیرپاترین دموکراسی آسیایی، حزب راست‌گرای بهارتیا جاناتا BJP به قدرت رسیده است. در برخی از دیگر کشورهای شرق آسیا نیز نظامیان راست‌گرا دوباره به صحنه‌ی سیاست بازگشته‌اند. غرب آسیا، خاورمیانه و شمال آفریقا، از سوی جولانگاه انواع و اقسام گروه‌های بنیادگرا و هواداران اسلام سیاسی و از سوی دیگر نظامیان شده است. در خاورمیانه‌ی امروز، در غیاب بدیلی مترقی، بیش از هر زمان دیگری شاهد دوگانه‌ی بنیادگرایی / دیکتاتوری نظامی در کم‌وبیش همه‌ی کشورهای منطقه (با تنها استثنای بازمانده از بهار عربی، یعنی تونس) هستیم. در پی یک دوره‌ی بسیار کوتاه «بهار عربی»، امروز شاهد صدها هزار کشته و میلیون‌ها آواره‌ی سوری، دیکتاتوری نظامی در مصر، قدرت‌گیری داعش در مناطق بزرگی از عراق و سوریه، و حضور مستقیم قدرت‌های بزرگ جهانی برای حملات کور هوایی به نقاط مختلف در سوریه و عراق هستیم. در اسرائیل، اکنون راست‌گراترین دولت صهیونیستی، از هنگام «بوم‌النکبه» و تشکیل این دولت تا امروز، در قدرت است.

در روسیه، دولت اقتدارگرا، فاسد و سرمایه‌سالارانه‌ی پوتین در برابر بحران‌های حاد درونی تلاش می‌کند با سوارشدن بر موج ناسیونالیسم توسعه‌گرای روسی، بر بحران‌های داخلی پوشش گذارد. در اروپا، به‌ویژه در جنوب اروپا و یونان که در نیمه‌ی نخست امسال "سیریزا" جوانه‌های امید در دل‌های بسیاری کاشته بود، در عمل در برابر دیکتاتوری آلمان، بانک مرکزی اروپا و نهادهای مالی بین‌المللی نتوانست کوچک‌ترین گامی به پیش بردارد و ریاضت اقتصادی در سرتاسر قاره با قوت استمرار دارد.

در امریکا، شاهد حضور پوپولیست‌های نومحافظه‌کاری در رأس حزب جمهوری‌خواه همچون دونالد ترامپ هستیم. در امریکای لاتین به دنبال بیش از یک دهه پیش‌روی جریان توسعه‌گرای سوسیال‌دموکرات به نظر می‌رسد شاهد آغاز شکست‌های این جریان شده‌ایم. (3)

از نظر تاریخی، مشابهت تاریخی وضعیت امروز جهان با آستانه‌ی ظهور فاشیسم در اروپای قبل از جنگ دوم جهانی قابل تأمل و وجوه تشابه تاریخی این دو دوره هشداردهنده است.

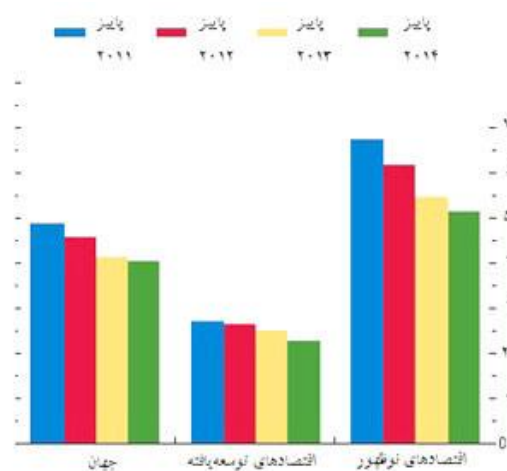
یکم،

در هر دو دوره، شاهد یک بحران و رکود فراگیر اقتصادی در ابعاد جهانی بودیم (با این تفاوت که امروز دامنه‌ی جهان سرمایه‌داری بسیار گسترده‌تر از یک سده پیش شده است) انبوه ارتش ذخیره‌ی نیروی کار و به حاشیه‌رانندگان اجتماعی همواره پیاده‌نظام گسترده‌ای برای جنبش‌های فاشیستی - پوپولیستی می‌توانسته فراهم کند.

دو عامل ساختاری و بنیادی شکل‌گیری وضع کنونی را رقم زده‌اند: نخست، افول نرخ رشد اقتصادی که متابولیسیم عادی نظم سرمایه را تأمین کند و دوم نرخ بالای بیکاری و نابرابری در جهان معاصر.

برآورد نرخ رشد اقتصادی جهان در سال 2015 رقمی در حدود 3.5 درصد است. (4) اگرچه این رقم برای حفظ جریان مستمر انباشت سرمایه بسنده به نظر می‌رسد اما دقت در اجزای تشکیل‌دهنده‌ی این نرخ رشد اقتصادی نشان می‌دهد که به رغم برخی پیش‌بینی‌های امیدوارکننده برای سال‌های آتی احتمال فروکش کردن این نرخ بسیار تهدیدکننده است. در نمودار یک، نرخ رشد اقتصادی جهان از پاییز 2011 تا پاییز 2014 و همچنین نرخ رشد اقتصادی کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و اقتصادهای نوظهور به تفکیک آمده است.

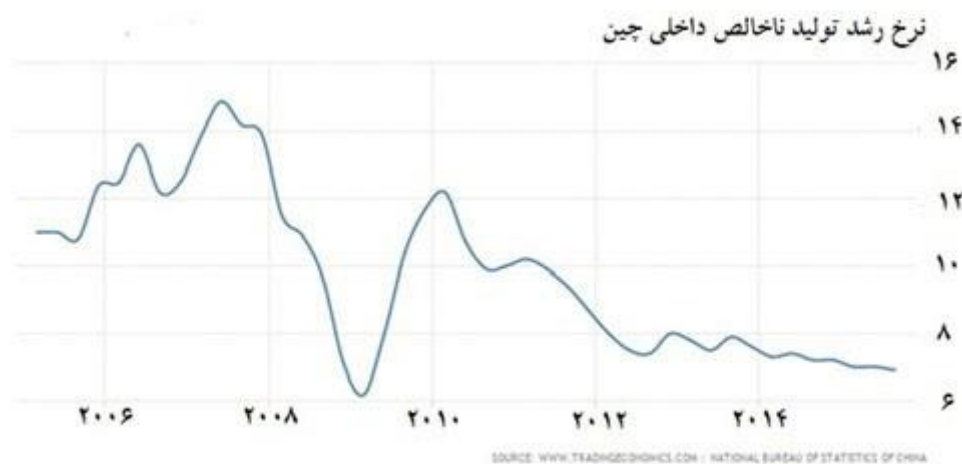
نگاره‌ی یک - رشد اقتصادی جهان به تفکیک سهم اقتصادهای توسعه‌یافته و نوظهور



Source: IMF staff estimates.

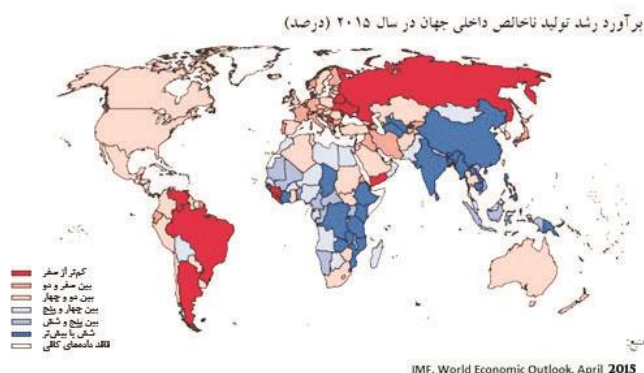
علاوه بر آن که در هر دو گروه از کشورها شاهد کاهش نرخ رشد بوده‌ایم، نگران‌کننده‌تر آن است که نرخ رشد اقتصادهای نوظهور که بار اصلی رشد جهانی سرمایه‌داری را بر دوش داشته‌اند طی این دوره به شدت کاهش یافته و در اغلب برآوردها چشم‌اندازهای سال‌های آتی نیز کماکان حاکی از کاهش این نرخ است. توجه به افول نرخ رشد اقتصادی چین در نگراره‌ی دو قابل تأمل است. براساس برآوردهای بانک جهانی، ارزش تولید ناخالص داخلی چین معادل 16.71 درصد کل اقتصاد جهان است، یعنی نزدیک به یک ششم تولید جهانی ناشی از فعالیت‌های اقتصادی انجام‌شده در این کشور است. درست است که این کشور هنوز با رشدی نزدیک به هفت درصد در رده‌ی بالاترین نرخ‌های رشد اقتصادی در جهان قرار دارد، اما مسئله‌ی مهم در این میان آن است که بار حفظ نرخ رشد اقتصادی جهان را در دو دهه‌ی گذشته تا حدود زیادی اقتصاد چین و دیگر اقتصادهای نوظهور بر دوش کشیده‌اند و گرایش رکودی اقتصادی چین و دیگر اقتصادهای نوظهور رکود را در کل جهان تعمیق می‌کند (نگاره‌ی دو).

نگاره‌ی دو



نگاره‌ی سه تصویری از رشد اقتصادی در مناطق مختلف اقتصادی جهان را نشان می‌دهد. همان‌طور که در این شکل مشاهده می‌کنیم، اکنون در بخش بزرگی از امریکای لاتین و نیز در روسیه (و همچنین مناطق بحران‌زده‌ای مانند یمن یا اوکراین)، شاهد رشد منفی هستیم. نرخ رشد اروپا و امریکای شمالی عموماً بین صفر تا دو و در مواردی اندکی بیش از دو درصد است.

نگاره‌ی سه

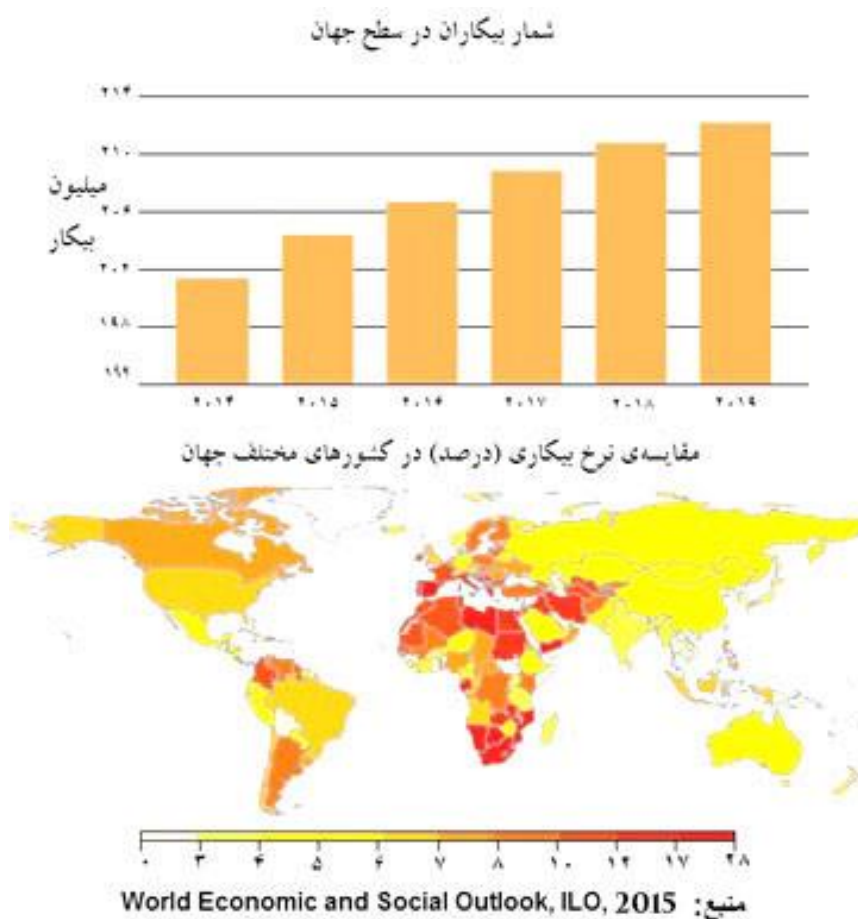


چنان‌که در تصویر مشاهده می‌کنیم، به موازات افول نرخ رشد اقتصادی چین، روسیه و بخش بزرگی از کشورهای امریکای لاتین که طی بیش از یک دهه سهم مؤثری در رشد تولید ناخالص داخلی جهان داشتند اکنون با نرخ‌های رشد منفی مواجه‌اند. سؤال مهمی که مطرح است این است که آیا اساساً متابولیسم عادی نظام انباشت سرمایه با چنین سطوحی از نرخ رشد در درازمدت قابل‌استمرار است یا خیر؟

البته، تردیدی نیست که سرمایه‌داری همواره نشان داده به سبب انعطاف‌پذیری بسیار بالا و به مدد گسترش دائمی حوزه‌های جدید کالایی و توسعه‌ی فضاهای جدید سرمایه‌دارانه بقای خود را استمرار بخشیده است اما کاهش روزافزون حوزه‌های جدیدی که توان کالاشدگی را داشته باشند، به موازات بحران حاد زیست‌محیطی، شرط بقای درازمدت سرمایه‌داری به شکل متعارف را به زیر سؤال می‌برد.

از سوی دیگر، نگاره‌ی چهار رشد شمار بیکاران در جهان را براساس آخرین برآورد سازمان بین‌المللی کار نشان می‌دهد. براساس این نمودار آمار بیکاری طی سال‌های آتی کماکان افزایش می‌یابد. اما نکته‌ی مهم‌تر تعداد روزافزون بی‌ثبات‌کاران (پریکاریا) در سرتاسر جهان است.

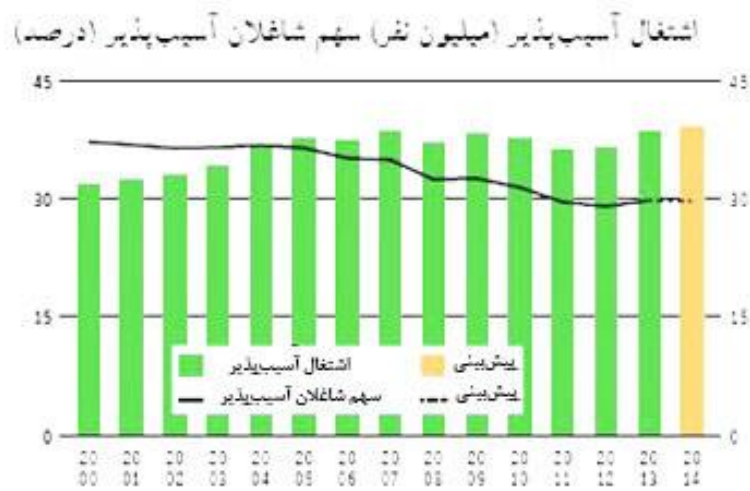
نگاره‌ی چهار



در نگاره‌ی پنج می‌بینیم که برآورد می‌شود که اکنون رقمی بیش از 40 درصد نیروی کار به مشاغل موقتی، و فاقد ثبات و در اصطلاح سازمان بین‌المللی کار اشتغال آسیب‌پذیر دارند. یعنی نیروی کار علاوه بر نرخ بالای بیکاری بیش از هر زمان دیگری با

عدم اطمینان شغلی در سطح جهان مواجه است. وقتی نرخ بالای بیکاری و بی‌ثبات کاری را در بستر افول نرخ رشد اقتصادی قرار دهیم حاصل تشدید بحران اقتصادی در سال‌های آتی در سرتاسر جهان سرمایه‌داری و نیز شکل‌گیری بحران اقتصادی نیز ما را در برابر مواجهه با دو بدیل تاریخی که در برابر بحران‌ها سرمایه‌داری همواره پیش رو داشته یعنی دو بدیل بربریت و ترقی‌خواهی و تعمیق دموکراتیزاسیون و عدالت اجتماعی قرار می‌دهد. در عین حال که تردیدی نیست «نظام سرمایه هرگز به‌خودی‌خود فرو نخواهد ریخت؛ باید فروریزی‌اش را شتاب بخشید. فرایند انباشت سرمایه هرگز باز نخواهد ایستاد؛ باید بازش ایستاند. طبقه‌ی سرمایه‌دار هرگز به میل خود از قدرت دست نخواهد کشید؛ باید سلب مالکیت‌اش کرد.» (4)

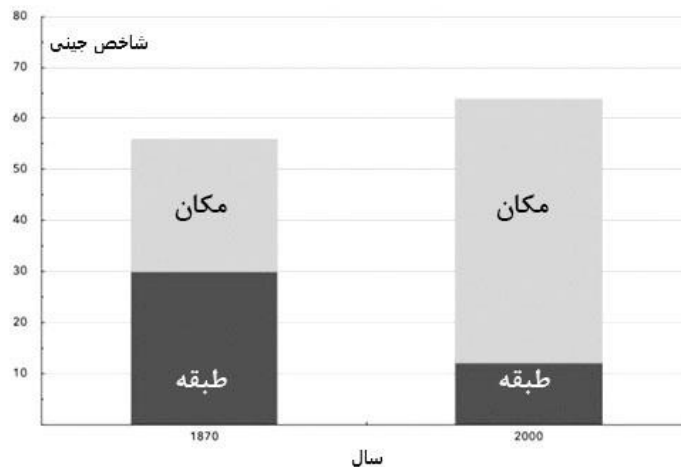
نگاره‌ی پنج



دوم،

برخلاف دوره‌ی طلایی سرمایه‌داری (1945 تا 1970) امروز شاهد ژرف‌ترین شکاف نابرابری درآمدی در کشورهای جهان هستیم. این شکاف نابرابری هم در عرصه‌ی نابرابری طبقاتی و هم در عرصه‌ی نابرابری فضایی (خواه فضاهای درون دولت - ملت‌ها و خواه فضاهای کانونی - پیرامونی) در اقتصاد جهانی‌شده‌ی امروز سرمایه‌داری کاملاً آشکار است.

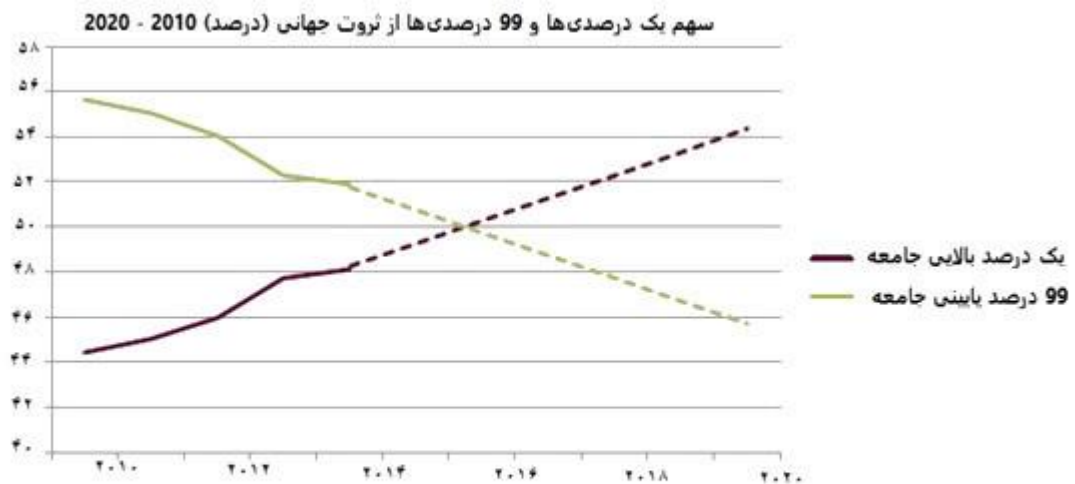
نگاره‌ی شش



منبع: تورکیل لویسن و زک کوب، امپریالیسم و تبدیل ارزش به قیمت. ترجمه‌ی احمد سیف، نقد اقتصادی سیاسی، آذرماه ۱۳۹۴

در نگاره‌ی هفت سهم یک درصد بالایی ثروتمندان و برآورد افزایش این سهم تا سال 2020 در مقایسه با سهم 99 درصد پایینی جامعه را در سطح جهانی شاهد هستیم. استمرار روند کنونی یعنی تا سال 2020 سهم 99 درصد جمعیت جهان از مجموع ثروت جهانی به حدود 45 درصد و در مقابل سهم یک درصد بالایی به حدود 55 درصد برسد.

نگاره‌ی هفت



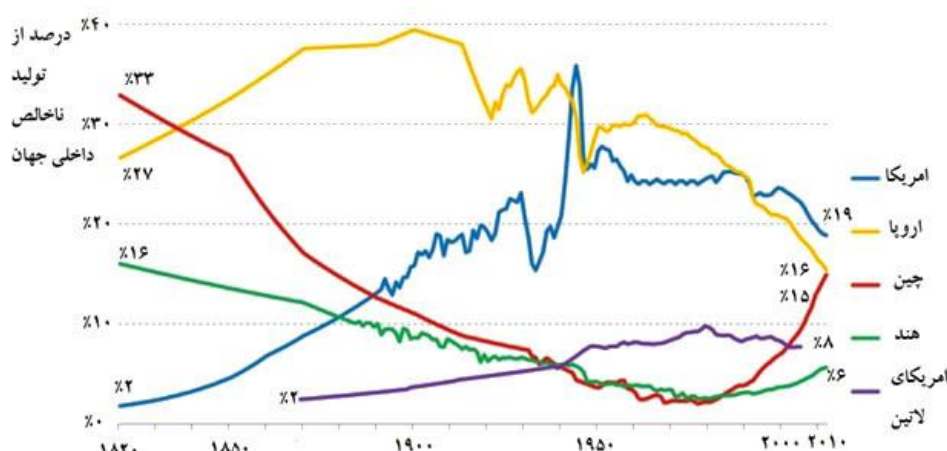
Oxfam on Jan 19 . 2015

سوم،

در هر دو دوره‌ی تاریخی قبل از ظهور فاشیسم و نیز در مقطع کنونی، شاهد بحران هژمونی در نظام جهانی سرمایه‌داری بودیم . در نیمه‌ی نخست قرن بیستم و به طور خاص از 1870 تا 1945 شاهد افول هژمونی بریتانیا و رقابت قدرت‌های بزرگ جهانی برای یافتن نقش هژمونیک در سیستم جهانی بودیم. از دهه‌ی 1970 بدین سو نیز شاهد یک دوره‌ی افول هژمونی امریکا در اقتصاد جهان سرمایه‌داری بوده‌ایم. نگاره‌ی هشت ترسیمی از صعود و افول قدرت‌های بزرگ اقتصادی از ابتدای قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیست‌ویکم است با دقت در این نمودار به‌روشنی گذار از قرن بریتانیایی به قرن امریکایی را مشاهده می‌کنیم. (5) به طور خاص، به نظر می‌رسد جنگ داخلی و بحران کنونی سوریه محصول شرایط خاصی از تغییرات ژئوپلیتیک در سطح جهانی است که تنها هنگام افول قدرت‌های هژمونیک در جهان پدیدار می‌شود.

نگاره‌ی هشت

سهم از تولید ناخالص داخلی جهانی (درصد) از ۱۸۲۰ تا ۲۰۱۲



Source: Angus Maddison, University of Groningen, OECD, data post 1980 based on IMF data (GDP adjusted for purchasing power parity).

اما در این میان نکته‌ی مهم آن است که قدرت‌های رقیب هژمونیکی که هم‌تراز ایالات متحد باشند هنوز پدیدار نشده‌اند و مهم‌ترین کشوری که انتظار می‌رفت قادر باشد چنین نقشی را در درازمدت ایفا کند، یعنی چین، اکنون خود گرفتار یک رکود ساختاری شده است که برون‌رفت از آن، بازگشت به نرخ‌های رشد جادویی پیشین و توان این کشور برای ایفای نقش هژمونیک در نظم جهانی، در مقطع کنونی بعید به نظر می‌رسد.

در نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم جریان قدرت‌گیری هژمونیک اقتصادی ایالات متحد کاملاً مشهود بود. همچنین طی این دوره و تا اواخر دهه‌ی 1970 بدیل متری و پیشرو در برابر قدرت‌های موجود جهانی عملاً وجود داشت (یا به‌رحال تصور می‌شد وجود دارد) و در صحنه‌ی سیاسی خواه به شکل جنبش‌های کارگری در کشورهای سرمایه‌داری و خواه به شکل جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در کشورهای پیرامونی فعالانه حاضر بود، اما امروز اگر هم بدیل‌های متری وجود داشته باشد، در عمل وقتی به عرصه‌ی قدرت سیاسی نزدیک می‌شود در برابر دشواری‌های نظم‌یابی سیاسی و اقتصادی بدیل در دولت - ملت متمایز در نظم سرمایه‌داری جهانی شده دچار نوعی بی‌حرکی سیاسی می‌شود. این وضعیت را به طور خاص در یونان شاهد بودیم، اما در اغلب کشورهای امریکای لاتین نیز روی کار آمدن چپ‌ها نوعی دولت شبه‌راه را به دنبال داشت و در حالت‌های بهتر نوعی «توسعه‌گرایی جدید» تاحدودی جایگزین برنامه‌ی کار نولیبرالی شد و در عمل سکانه‌های اصلی اقتصاد در دست سرمایه‌ی مالی جهانی باقی ماند.

شاید مهم‌ترین تفاوت دو دوره‌ی مورد قیاس، یعنی نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم با اوضاع کنونی، جهانی‌سازی اقتصادی و ادغام بازارهای مالی جهانی در یکدیگر طی دهه‌های اخیر است. این عامل تعیین‌کننده‌ی مهمی است که در درازمدت می‌تواند مانع از رویارویی مستقیم قدرت‌های امپریالیستی شود که اکنون اقتصادهایشان برخلاف دوره‌ی حمایت‌گرایانه‌ی نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم کاملاً در یکدیگر ادغام شده‌اند.

بنابراین، در بستر یک بحران حاد ساختاری از یک سو شاهد شکست و عقب‌نشینی نیروهای متری و از سوی دیگر شاهد پیشروی نیروهای پوپولیست و همچنین شبه‌فاشیست هستیم.

در مجموع، از بحث حاضر نتیجه می‌گیریم که:

1. اکنون جهان رکود حادی را تجربه می‌کند که تنها با رکود بزرگ دهه‌ی 1930 در جهان قابل قیاس است و چشم‌اندازهای برون‌رفت از رکود بسیار دور و دشوار به نظر می‌رسد.
2. ظرفیت‌های رشد و استمرار نظام انباشت سرمایه برخلاف دوره‌های قبلی بحران‌های اقتصادی به دلایل محدودیت‌های جغرافیایی، زیست‌محیطی و نیز گسترش هرچه بیشتر حوزه‌های کالاشدگی در جهان معاصر بسیار محدودتر از قبل شده است.
3. به سبب افول هژمونی امریکا و پیدایی قدرت‌های نوظهور شاهد نوعی بی‌نظمی و آشوب ساختاری در نظام جهانی هستیم که در آن رقابت قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای شدت گرفته است. با این حال، به سبب درهم‌آمیزی اقتصادهای جهانی عوامل محدودکننده‌ای وجود دارد که احتمالاً می‌تواند مانع از آن می‌شود که آشوب شکل یک جنگ جدید جهانی را به خود بگیرد.
4. هر دو تجربه‌ی «سوسیالیسم واقعاً موجود» در روسیه و چین و «سوسیال‌دموکراسی» و دولت‌های رفاه اروپای غربی تجربه‌هایی شکست‌خورده هستند، چنین پیداست که هم در حوزه‌ی نقد ایجابی این تجربه‌های بدیل و هم در حوزه‌ی طرح اثباتی بدیل از ضعف‌های جدی آسیب می‌بینیم.

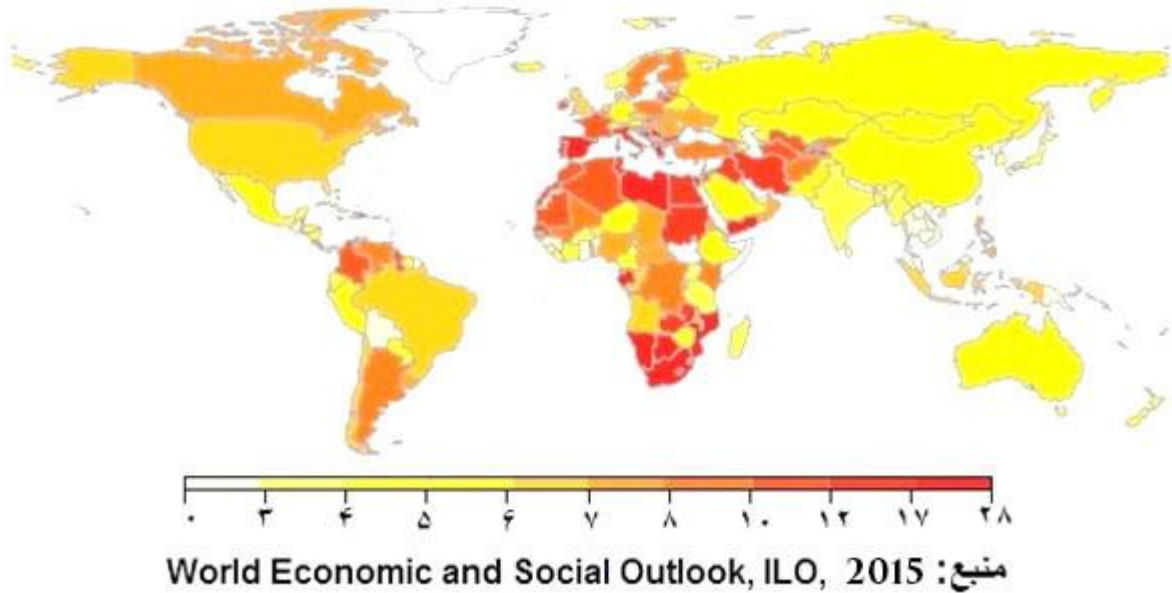
سوریه: نگاهی از بیرون

دست‌کم از حملات یازدهم سپتامبر 2001 بدین سو، خاورمیانه در کانون بحران‌های سیاسی جهان بوده است. مقایسه‌ی نرخ بیکاری در خاورمیانه با سایر نقاط جهان نشان می‌دهد که به جز معدودی استثنا، این منطقه بالاترین نرخ‌های بیکاری را در مقایسه با دیگر نقاط مختلف جهان داشته است (نگاره‌ی نه). همچنین طی دهه‌های گذشته در اغلب موارد میانگین رشد اقتصادی خاورمیانه از دیگر مناطق در حال توسعه پایین‌تر بوده است. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در منطقه در سال 2014 حول و حوش 2.6 درصد بود در حالی که در فاصله 2000 تا 2012 این نرخ معادل 5.3 درصد بود. در سال‌های 2013 و 2014 نرخ رشد حول و حوش 2.5 درصد (به ترتیب 2.3 و 2.6 درصد) بود.

بحران خاورمیانه، صرف نظر از دلایل تاریخی متعدد آن، تنوع قومیتی، چندگانگی مذهبی، نژادی، ایجاد دولت - ملت‌های ساختگی در دوران پسااستعمار، حضور کانون دایمی بحران، یعنی اسرائیل، در منطقه، مرکز تولید مهم‌ترین کالای جهان سرمایه‌داری در قرن بیستم، یعنی نفت و به تبع آن انبوه دلارهای نفتی ذخیره‌شده در کشورهای ارتجاعی این منطقه، طی دهه‌ی اخیر به شکل روزافزونی عمدتاً در قالب «جدال توحش‌ها» خود را نشان داده است.

نگاره‌ی نه

مقایسه‌ی نرخ بیکاری (درصد) در کشورهای مختلف جهان



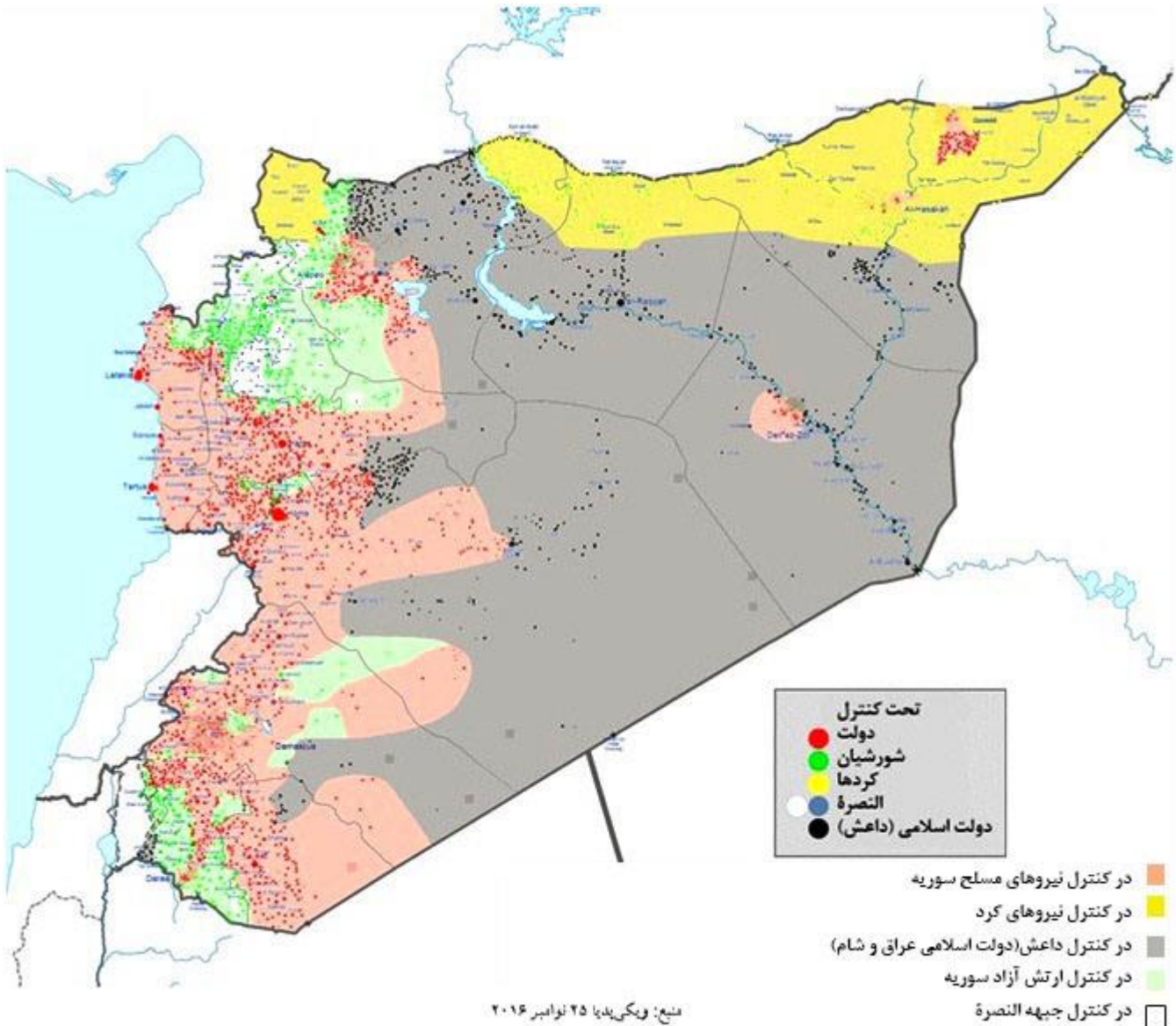
از سوی دیگر جهانی‌سازی و اصلاحات نولیبرالی از دهه‌ی 1980 به بعد شرایط بحرانی خاورمیانه را بیش از پیش حاد کرده است. امروز در بسیاری از نقاط خاورمیانه و شمال آفریقا شاهد بحران‌های حاد سیاسی، چالش‌های امنیتی و منازعات منطقه‌ای هستیم و در این میان اوج تمامی این بحران‌ها را در سوریه‌ی امروز می‌توانیم مشاهده کنیم. سوریه‌ی کنونی بحرانی‌ترین بخش خاورمیانه است که همچون «جعبه پاندورا» بی‌تمامی پلشتی‌های توسعه‌طلبی قدرت‌های ژئوپلیتیک جهانی و منطقه‌ای، استبداد محلی و بنیادگرایی را یک جا جمع کرده است.

بن‌بست خونبار سوریه

از آغاز بهار عربی و سرکوب خشن اعتراضات در سوریه بلافاصله این کشور به ورطه‌ی یک جنگ داخلی درگلتید و حاصل این جنگ طی این مدت این بوده که از کل جمعیت 23 میلیون نفری سوریه بیش از 250 هزار نفر کشته، صدها هزار نفر مجروح، بیش از 12 میلیون نفر آواره شده‌اند که از این آوارگان 4.2 میلیون نفر ناگزیر از خروج از کشور شده‌اند. آوارگان سوری از ترکیه که کانون اصلی آنان است (با بیش از دو میلیون آواره) تا کشورهای اروپایی (بیش از 500 هزار نفر) اغلب با شرایط زندگی بسیار دشواری روبه‌رو هستند.

جنگ داخلی سوریه، دست‌کم از منظر صف‌بندی نیروهای متخاصم نمونه‌ی مشابهی در تاریخ معاصر ندارد. ویژگی این جنگ که تحلیل آن را برای هر ناظر یا کنشگری دشوار می‌کند صف‌بندی غریب نیروهای پوزیسیون و اپوزیسیون و حامیان جهانی آن‌هاست. در این طیف از به اصطلاح دولت اسلامی (داعش) در منتهالیه راست تا طیف چپ آنارشیست (روژاوا) در منتهالیه چپ قرار دارند. آن‌چه وضعیت را پرابهام و بغرنج‌تر می‌سازد طیف رنگارنگ حامیان بین‌المللی و منطقه‌ای این جریان‌هاست. نگاره‌ی 10 نقشه‌ی سوریه و نیز حوزه‌ی نفوذ هر کدام از جریان‌های متخاصم در این کشور را نشان می‌دهد.

نگاره‌ی 10



طیف نیروهای سیاسی فعال بسیار متنوع است و اگرچه در رسانه‌ها در در چهار گروه کلی مدافعان دولت، داعش، القاعده، مخالفان میانه‌رو و کردها طبقه‌بندی می‌شوند اما در عمل از چنان گستردگی و تنوعی برخوردارند که طبقه‌بندی آن‌ها در چهار گروه متمایز بالا تصویری ساده‌شده و غیرواقعی از کلاف سردرگم واقعاً موجود است. در گزارشی که انستیتو مطالعات جنگ در هفتم اکتبر سال جاری منتشر کرد فهرستی از بیش از 200 گروه شورشی آمده است که در میان آن‌ها شمار حیرت‌انگیزی از گروه‌های کوچک مستقل، مؤتلف، جدانشده از گروه‌های دیگر، و در منازعه‌ی نظامی با یکدیگر وجود دارد. (6)

با همه‌ی این‌ها، به منظور ارائه‌ی تصویری کلی از وضعیت کنونی نیروهای در حال ستیز در سوریه، با حرکت از منتهی‌الیه راست به چپ، صف‌بندی نیروها را چنین می‌توان چنین خلاصه کرد:

1. داعش (فعالاً قدرتمندترین جریان مخالف اسد است و بخش‌های مهمی از سوریه و عراق را تا این لحظه تصرف کرده و مدعی تشکیل دولت اسلامی است، به رغم آن که در ظاهر ائتلافی جهانی علیه این جریان وجود دارد، ولی به نظر

می‌رسد از حمایت پنهانی برخی متحدان استراتژیک آمریکا در منطقه (به طور خاص عربستان، قطر و ترکیه) بهره‌مند می‌شود و همزمان در ماه‌های اخیر مورد حملات هوایی آمریکا در عراق و سوریه قرار گرفته است!

2. ارتش آزاد سوریه (جریانی ناهمگون از برخی سکولارهای مخالف اسد تا جریان‌های بنیادگرایی مانند جیش الفتح و القاعده و انواع و اقسام اسلام‌گرایان سیاسی). ارتش آزاد سوریه از حمایت رسمی و علنی متحدان استراتژیک آمریکا در منطقه و نیز بسیاری از کشورهای اروپایی بهره‌مند است.

3. دولت بشار اسد (که فعلاً بیش‌ترین جمعیت باقی‌مانده در سوریه در مناطق تحت کنترل اش هستند) از حمایت رسمی به اصطلاح کمربند شیعی در منطقه (از ایران تا لبنان) بهره‌مند است. در عین حال، با ورود روسیه به جنگ داخلی سوریه از حمایت نظامی مستقیم دولت روسیه بهره‌مند شده که به‌عنوان یک قدرت ژئوپلیتیک امروز جهان، بعد از ربع قرن افول، بار دیگر می‌خواهد رؤیاهای بلند پروازانه‌ی تاریخی روسیه در گسترش حوزه‌ی نفوذ جهانی را محقق کند.

4. چپ‌گرایان روزاوا که حاشیه‌ی شمالی سوریه را در اختیار دارند. بهره‌مند از اراده‌ی گریلاهای کرد به‌ویژه در کوبانی مقاومت جانانه‌ای در برابر داعش کردند. در سال‌های نخست، از سایر بخش‌های اپوزیسیون سوریه خود را جدا کرد و به نوعی توافق نانوشته با دولت اسد دست یافت و به طور همزمان از بیشترین خصومت ترکیه (عضو ناتو) و حمایت‌های لژیستیک و نظامی آمریکا (فرمانده‌ی ناتو) بهره می‌برد (!؟).

چنان‌که گفته شد چیدمان نیروهای سیاسی در سوریه‌ی امروز بسیار پیچیده‌تر از تصویر نسبتاً ساده‌شده‌ی بالا است. در نگاره‌ی یازده تصویر ساده‌شده‌ی بازیگران جهانی و منطقه‌ای جنگ داخلی سوریه ترسیم شده است.

از سوی دیگر، آمیزه‌ی ناهمگونی از مدافعان جهانی اپوزیسیون دولت اسد وجود دارد. اگرچه در ظاهر داعش مورد مخالفت جهانی قرار دارد. اما حمایت عربستان و برخی شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و نیز ترکیه از این گروه تاحدودی روشن است و دست‌کم برای تحت فشار قرار دادن رقبای منطقه‌ای و داخلی در سوریه در مقاطعی از داعش حمایت می‌کنند. جبهه النصره و دیگر شاخه‌های القاعده از حمایت کم‌وبیش علنی جریانات ارتجاع عربی و ترکیه برخوردارند. ایالات متحد و اروپا با چشم‌پوشی بر ریشه‌ی بسیاری از اپوزیسیون سوریه در القاعده از اپوزیسیون غیر از داعش حمایت می‌کنند. مداخله‌ی روسیه و حضور مؤثرتر متحدان منطقه‌ای اسد اگرچه وضعیت رژیم نسبتاً مستقر را بهتر کرده است، اما هیچ معلوم نیست که روسیه تا کجا حاضر و قادر به تحمل هزینه است.

نگاره‌ی 11

نگاره‌ی 11 - تصویر ساده‌شده‌ی هزارتوی بازیگران جهانی و منطقه‌ای جنگ داخلی سوریه

بازیگر	پشتیبانان منطقه‌ای (بالفعل)	پشتیبانان منطقه‌ای (بالقوه)	پشتیبانان جهانی (بالفعل)	پشتیبانان جهانی (بالقوه)	مخالفان پایدار که در صورت تغییر توازن قدرت نیز گماکان به مخالفت خود ادامه می‌دهند
نیروهای مسلح پشار اسد	کمرتند شیعی (ایران - عراق - حزب الله لبنان) الجزایر	مصر (در صورت تیره شدن روابط با کشورهای حوزه‌ی جنوبی خلیج فارس)	روسیه	جریان‌های راست افراطی و اسلام‌هراس در اروپا (مانند جریان فاشیستی جبهه‌ی ملی فرانسه)	
ارتش آزاد سوریه (شامل برخی طبقه‌های اسلام‌گرایان سیاسی)	ترکیه، عربستان و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس	دیگر کشورهای عربی در صورت به هم خوردن توازن قوای متزلزل کنونی به نفع این بخش اپوزیسیون	امریکا اتحادیه‌ی اروپا	طبقه‌های مختلف و غیر قابل پیش‌بینی	کمرتند شیعی
طبقه‌های مختلف القاعده	ترکیه، عربستان و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس	برخی کشورهای عربی	به صورت غیرمستقیم امریکا و اتحادیه‌ی اروپا	؟	کمرتند شیعی روسیه اسرائیل
روزاوا	ب ک ک و کردهای ترکیه، تا حدودی کردهای تحت حکومت اقلیم کردستان عراق	ایران	ایالات متحد، اتحادیه‌ی اروپا و روسیه	جریان‌های چپ و سوسیال‌دموکرات در اروپا، اسرائیل (؟)	ترکیه

پاتریک کوبرن، در مقاله‌ی اخیر خود درباره‌ی سوریه شرح می‌دهد که جریان به‌غایت ارتجاعی داعش همانند یک جریان چریکی عمل می‌کند و ورود نیروهای زمینی اسد با حمایت هوایی روسیه به شهرهای تحت کنترل داعش می‌تواند از طریق زنجیره‌ای از جنگ‌های خانه‌به‌خانه، عملیات انتحاری، بمب‌گذاری‌ها و غیره ضربات تحمل‌ناپذیری به ارتش سوریه بزند. (7) ضمن آن که باید توجه داشت که اقتصاد روسیه نیز اجازه‌ی بلندپروازی‌های بلندمدت جهانی را به این کشور نمی‌دهد. چنان‌که هزینه‌ی تحمیل‌شده بر اقتصاد امریکا نیز مؤثرترین نقش را در بازداشتن این کشور از استمرار عملیات نظامی در منطقه‌ی خاورمیانه داشته است و همان‌گونه که حضور نظامی درازمدت اتحاد شوروی سابق در دهه‌ی 1980 در افغانستان قابل دوام نبود.

حملات هوایی بی‌وقفه‌ی روسیه به جبهه‌ی نیروهای مخالف اسد و به طور خاص داعش پرسش مهمی در مورد دلایل حضور روسیه در این کشور مطرح می‌کند. تردیدی نیست که نظام امروز روسیه نوعی سرمایه‌داری بوروکراتیک - اولیگارشیک - رفاقتی است. بخش گسترده‌ای از این سرمایه‌داران جدید در دوران قبل از فروپاشی به خانواده‌های الیت حزبی متعلق بودند. (8) به هر حال، از سویی پایان دادن به آشوب اقتصادی دوران شوک درمانی و انباشت اولیه‌ی سرمایه در روسیه‌ی دهه‌ی 1990 که به شکل‌گیری سرمایه‌داران روس انجامید و از سوی دیگر افزایش جهانی بهای انرژی به رشد اقتصادی روسیه در دوران ریاست جمهوری / نخست‌وزیری و در واقع دوران اقتدار سیاسی پوتین انجامید. همین مسئله در کنار فرهنگ مردمی که روزگاری خود را یک ابرقدرت در جهان می‌پنداشتند و اکنون خود را در پیرامون اقتصاد جهانی می‌دیدند زمینه‌ساز توسعه‌ی موج جدیدی از ناسیونالیسم روسی شد. نمادهای ناسیونالیسم روسیه‌ی امروز از سویی راست‌گرایانی است که شکوه روسیه‌ی تزاری، پتر کبیر و رومانف‌ها را به یاد می‌آورند و از سوی دیگر حزب کمونیست فعلی روسیه که از «جنگ کبیر میهنی» و

دوران پرشکوه استالین یاد می‌کند (البته برنامه‌ی این حزب در حوزه‌ی اقتصادی نوعی سیاست‌های سوسیال دموکراتیک مانند مالیات‌های تصاعدی و مالکیت بیشتر بخش عمومی را دنبال می‌کند). (9) در واقع ناسیونالیسم نوع روسی امروز نوعی ائتلاف طنزآمیز گاردهای «سفید» و «سرخ» برای احیای عظمت امپراتوری روسیه است. اما این چیزی فراتر از ناسیونالیسم صرف است، نوعی توسعه‌طلبی در سطح جهانی نیز به شمار می‌رود که نخستین مورد آن را در بحران اوکراین و جدایی کریمه و مورد اخیر آن را در سوریه‌ی امروز می‌بینیم. ایدئولوژی این ناسیونالیسم مبتنی بر نوعی پدرسالاری سنتی، هموفوبیا و ریتوریک ضدلیبرالی است. دولت‌هایی از این دست معمولاً گناه همه‌ی مشکلات داخلی را به گردن خارجی‌ها می‌اندازند. این خارجی می‌تواند قدرت‌های خارجی باشند یا اقلیت‌های غیرروس که «خارجی» محسوب می‌شوند. در عین حال، اگرچه حزب حاکم «روسیه‌ی متحد» سیاست‌های اقتصادی کاملاً راست‌گرایانه و نولیبرالی را دنبال می‌کند و شاهد شکل‌گیری و تثبیت اولیگارش‌ی ثروتمندی در این کشور هستیم، اما برای بهره‌مندی از حمایت مردمی از ریتوریک عدالت اجتماعی استفاده می‌کند.

با همه‌ی این‌ها باید به یک نکته‌ی کلیدی توجه و بر آن تأکید کرد در پهنه‌ی سیاست، روسیه با دنبال کردن سیاست‌های ضدهژمونیک شاید در مقاطعی بتواند نقش مترقی ایفا کند. اما این مخالفت با هژمونی مخالفی تناقض‌آمیز، نامستمر و صرفاً با هدف دنبال کردن منافع ژئوپلتیک مشخص این کشور است و در هر مقطعی می‌تواند با دیگر رقبای ژئوپلتیک منطقه‌ای و جهانی سازش کرده و اهداف دیگری را دنبال کند .

به نظر می‌رسد آنچه وضعیت سوریه را به بن‌بستی خونبار بدل کرده است بحران ژئوپلتیک منطقه‌ای و جهانی است. نه متحدان منطقه‌ای و جهانی اسد زیر بار کنار رفتن وی (تا این لحظه) رفته‌اند و نه متحدان منطقه‌ای داعش و القاعده زیر بار استمرار دولت اسد می‌روند و نه اکنون برخلاف دوران جنگ سرد ژاندارم جهانی یا منطقه‌ای وجود دارد که قادر باشد «نظم» را به سوریه بازگرداند. طرفداران تحلیل سیستمی - جهانی از این دوران افول هژمونیک به‌عنوان دوران آشوب سیستمی chaos یاد می‌کنند. تنها آنچه با قطعیت درباره‌ی این وضعیت گفت «عدم قطعیت» چشم‌اندازهای آتی است.

سخن آخر آن که وضعیت کنونی رکود مستمر اقتصاد جهانی، انبوه بیکاران و بی‌ثبات‌کاران در جهان، بحران‌های متعدد ژئوپلتیک، زیست‌محیطی و جنگ‌های داخلی و کانون‌های متعدد بحران، و ضعف جریان ترقی‌خواه در جهان معاصر نومیدانه این گفته‌ی شکسپیر را برای ما یادآوری می‌کند که به نظر می‌رسد "هنوز وقت اشک‌ریختن‌مان نرسیده است، و اندوه گران‌مان هنوز پانگشوده است!"

یادداشت‌ها

1. انگیزه‌ی اولیه‌ی نویسنده در نگارش این مقاله، مطالعه‌ی نوشته‌های برخی کاربران فیس‌بوک در تحلیل وقایع سوریه است. در این پست‌ها به نحو شگفت‌انگیز و متناقضی شاهد دفاع غیرمستقیم بسیاری از لیبرال‌های ایرانی از مخالفان بنیادگرای اسد (با نام‌های مختلف) و نیز برخی چپ‌ها از مداخله‌ی نظامی روسیه در سوریه بوده است.

2. با نگاهی به مقدمه‌ی لیو پانیچ در سوشلیست رجیستر 2016

3. ایمانوئل والرشتاین در یادداشتی که پانزدهم نوامبر سال جاری نوشته به افول محبوبیت حزب کارگران برزیل به این کشور و دلایل متعدد آن اشاره می‌کند («The Many Brazils», Immanuel Wallerstein, Commentary No. 413, November 15, 2015) از سوی دیگر، در انتخابات اخیر آرژانتین، برخلاف همه‌ی گمانه‌زنی‌های جریان نولیبرالی و راست‌گرا به قدرت رسید. همچنین اقتصاد ونزوئلا در سال جاری از نرخ تورمی

نزدیک به 200 درصد، کمبودهای گسترده، و همچنین فسادهای گسترده‌ی اداری آسیب دیده است. در مورد ونزوئلا، ر.ک.

Gregory Wilpert and Michael Albert, [On Venezuela](#), 26 November 2015.

5. عمده‌ی آمار مقاله‌ی حاضر و داده‌های مربوط به اقتصاد جهانی و منطقه‌ای از دو منبع زیر برگرفته شده است:

International Monetary Fund, World economic outlook: Uneven Growth: Short- and long-term Factors, 2015.

International Labor Organization, World Economic and Social Outlook, 2015.

در نمودارهای داخل متن در ذیل هر نمودار به منبع آن اشاره شده است. در سایر موارد، منبع آماری در زیرنویس آمده است.

4. به نقل از دیوید هاروی، معمای سرمایه، ترجمه مجید امینی، نشر کلاغ (1393).

5. اصطلاح قرن هلندی، قرن بریتانیایی، قرن امریکایی را متفکران تحلیل سیستمی - جهانی و به طور مشخص جوانی اریگی به کار برده است در این جا قرن طولانی long century به یک دوره ظهور و استقرار و افول هژمونی اشاره دارد. ن.ک.

Giovanni Arrighi, The Long Twentieth Century: Money, Power and the Origins of Our Times, Verso (2010)

Institute for the Study of the War, Syrian Opposition Guide, October 2015 1.

7. Patrick Cockburn, too week too strong, London Review of Books, 5 November 2015

8. برای مثال، ولادیمیر پوتین قبل از فروپاشی اتحاد شوروی به مدت شانزده سال افسر کا. گ. ب. و در نیمه‌ی دوم دهه‌ی 1980 مأمور کا. گ. ب. در آلمان شرقی بود. بعد از سقوط دیوار برلین وی با سوزاندن مدارک کا. گ. ب. به روسیه بازگشت. در نیمه‌ی اول دهه‌ی 1990 او مشاور آنا تولی سوپچک از نزدیکان بوریس یلتسین و شهردار سن پترزبورگ بود. (سوپچک چند سال بعد در پی افشای پرونده‌های فساد مالی به فرانسه گریخت) پوتین در سال 1996 و بعد از شکست سوپچک در انتخابات شهرداری سن پترزبورگ به مسکو رفت و از زمره‌ی نزدیک‌ترین افراد به بوریس یلتسین بود. در 1998 یلتسین وی را به ریاست سرویس امنیتی فدرال (از سازمان‌های جایگزین کا. گ. ب.) برگزید. وی مدتی بعد نخست وزیر یلتسین شد و یلتسین از مردم خواست که بعد از او، پوتین را برای ریاست جمهوری انتخاب کنند. بعد از استعفای ناگهانی یلتسین در سال 1999 در پی فروپاشی اقتصاد شوروی طی این دوره، پوتین براساس قانون اساسی روسیه به رییس جمهوری برگزیده شد. نخستین فرمان ریاست جمهوری که وی تصویب کرد فرمان عدم تعقیب قانونی رییس جمهور یلتسین و وابستگان وی بود که به سبب فساد گسترده‌ی مالی به شدت تحت فشار افکار عمومی و نمایندگان دوما قرار داشتند. وی از آن سال تاکنون عملاً ریاست سیاسی روسیه را خواه در قالب رییس جمهور و یا نخست‌وزیر داشته است. در این دوره، به علت افزایش جهانی بهای نفت و نیز مداخله‌ی بیشتر دولت در امور اقتصادی، وضعیت اقتصادی روسیه بهبود یافت اما در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی شاهد محدود شدن آزادی‌های سیاسی و مدنی بوده‌ایم.

9. برای شناخت وضعیت کنونی اقتصادی - سیاسی روسیه به منبع زیر ر.ک.

Alexander Buzgalin & Andrey Kolganov, "Russia and Ukraine: oligarchic capitalism, conservative statism & right nationalism" in **Socialist Register** (2016)

برگرفته از سایت نقد اقتصاد سیاسی